



عکس همسر (زینبیه) خانم سادات

کینه صهیونیست‌ها را به دل دارم

گفت‌وگوی همشهری با فاطمه سادات جلداتی که برای اولین سال، روز مادر را بدون پسرش سپری می‌کند

گفت‌وگو

فهیمة طباطبایی
روزنامه‌نگار

شب تولد حضرت زهرا (س) که مصادف با روز زن و مادر است، از آن شب‌هایی است که هر کس هر جا باشد، خودش را با یک جعبه شیرینی یا گل می‌رساند خانه تا دست مادرش را ببوسد. اما سیدمهدی جلداتی، پاسدار شهید در حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی به کنسولگری ایران در سوریه، امسال امکان دیدار نزدیک با مادر نجورش را ندارد؛ مادری که در ۱۰ ماه گذشته، لحظه‌ای از یاد فرزند شهید جوانش غافل نشده و می‌گوید جگرش از نبود او هر روز می‌سوزد؛ زنی که در مادر شهید و زود فرزندش را از دست داده است. با فاطمه سادات جلداتی، مادر این شهید در آستانه روز مادر در زینبیه رسانه تهران گفت‌وگو کردیم که در ادامه می‌خوانید.

شما در حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی به کنسولگری ایران در سوریه که در ۱۳ فروردین امسال رخ داد، فرزند پاسدار و جوان خود را از دست دادید؛ فرزندی که سالیان سال انتظار تولدش را کشیده بودید و برای او آرزوها داشتید. از داستان مادر شدنتان بریمان بگویید؟

ما تا ۱۲ سال بعد از ازدواج بچه‌دار نمی‌شدیم. در حالی که دلمان فرزند می‌خواست، به ما پیشنهاد شد که خادم مسجد میثم در خیابان میثم شویم. با خود گفتم می‌روم آنجا، آن‌شاه‌الله خدا نظر کند و فرزندی به ما بدهد. به آنجا رفتم و همسر من نذر کرد از آن موقع ۴۰ شب به جگرمان برود.

یعنی برای داشتن فرزند، خادم خانه خدا شدید؟

بله! یک جورهایی، سیدرسول، همسر من بافندگی داشت هم هر هفته به جگرمان می‌رفت تا یک سال گذشت که ما به مسجد آمدیم. من باردار شدم، وقتی نوزد دکتر می‌رفتم و می‌گفت بارداری هستتید، اصلاً باورم نمی‌شد. حتی وقتی دکتر صدای تپش قلب جنین را برابیم می‌گذاشت هم باور نمی‌کردم. و خدا شما را در چه روزی مادر کرد؟

۱۵ شعبان ۱۳۷۸ پسرم به دنیا آمد و به خاطر امام زمان (عج)، نامش را سیدمهدی گذاشتم. بعد از پرآورد شدن نذر نان، باز هم خادم مسجد ماندید یا دیگر به خانه برگشتید؟

ما تا ۹ سالگی سیدمهدی، به‌عنوان خادم مسجد در آنجا زندگی می‌کردیم و پسرم در محیط مسجد و حال و هوای فعالیت‌های فرهنگی آنجا بزرگ شد.

پدر بزرگ شما هم که مکبر معروف مسجد بودند و انگار زندگی شما و خانواده‌تان به مسجد گره خورده بود.

بله. همیشه مکبر مسجد بودند و خوب همه اینها تأثیر داشت. سیدمهدی هم در همین

محیط و بین خانه کوچک و مسجد و دفتر بسیج در رفت‌وآمد بود. بعد از اینکه ما از مسجد رفتیم، طبیعتاً چون به محیط علاقه و عادت داشت، هر شب باید او را به مسجد می‌بردم و بعد او را در کلاس‌های فرهنگی مسجد ثبت‌نام کردم. با اینکه کوچک بود و ثبت‌نامش نمی‌کردند.

چگونه جذب سپاه شدند؟

همیشه می‌گفت من دوست دارم وارد سپاه شوم. پدرش کمی مخالفت می‌کرد می‌گفت دانشگاهت را ادامه بده و درست را بخوان! اما سید مهدی می‌گفت فکر نکن برای درس به دانشگاه می‌روم، فقط به این خاطر می‌روم که بتوانم به سپاه پاسداران بروم و در نهایت سال ۱۴۰۰ در سپاه جذب شد.

اردوی جهادی کجاها می‌رفت؟

در یک اردوی جهادی به بلدختر رفت، هر جا که سیل یا زلزله می‌آمد سریع می‌رفت. مثلاً نمی‌گفت درس دارم یا به خاطر مادرم یا پدرم که می‌گویند نرو، نروم. اصلاً به این چیزها گوش نمی‌داد. خیلی این جور جاها و کارها را دوست داشت. می‌رفت فعالیت می‌کرد، سرپل ذهاب هم رفت که به زلزله‌دها کمک کند.

معمولاً از شهیدها یک چهره افسانه‌ای و دور از دسترس که خالی از خصایص بد است، می‌سازند در حالی که شما تأکید دارید که فرزندتان یک فرزند عادی بوده و فقط برخی ویژگی‌های خاص، او را از همسنان هایش جدا می‌کرده است.

بله! لیبازی‌های خاص خودش را داشت. مثلاً می‌گفتم سر به سر زهرا، خواهرت نگذار. می‌گفت شما چه کار دارید، من خودم می‌دانم یا او چگونه رفتار کنم. وقتی گریه‌اش را در می‌آورد و می‌رفت بیرون و من ناراحت

می‌شدم، می‌گفت مادر از دست من ناراحت نشو، من سر به سر زهرا می‌گذارم، شما کاری به من نداشته باشید. می‌گفتم خب اشکش را در می‌آوری می‌گفت من از دلش در می‌آورم، شما کاری به من نداشته باشید. در این حد بود. زیاد چیزی نبود که بخواد مرا ناراحت کند.

درباره ورودش به سپاه قدس توضیح دهید، راضی بودید که به این رشته رفته‌است؟

همیشه می‌گفت اگر وارد سپاه شوم شهید می‌شوم. حرفش همیشه این بود. خوب من خیلی ناراحت می‌شدم. هر وقت می‌گفت گریه می‌کردم. می‌گفتم چرا این حرف را می‌زنی؟ خدا بعد ۱۲ سال تو را به من داده. می‌گفتم چه دلیلی است که شما می‌آورید؟ می‌گفتم دعا می‌کنم عاقبت به خیر شوی، ان‌شاه‌الله خوشبخت شوی. همیشه همین‌را می‌گفتم و او با خنده از کنار من رد می‌شد.

کمی جلوتر برویم. چه شد که تصمیم گرفت به سوریه برود و این خبر را به شما داد؟

مدتی بود که اقدام کرده بود برای رفتن به سوریه. هر دفعه آخر که می‌نوشتند که مثلاً الان تأیید شده. می‌آمد می‌گفت مادر، سوریه‌ام تأیید شده. یک مدت می‌گذشت، می‌گفت نه دوباره به هم خورده و نمی‌توانم این دفعه بروم. دفعه آخر که می‌خواستونم بروم، ۴-۵ روز مانده بود به رفتن، گفت مادر، سوریه‌ام درست شده که گفتم الان چرا آمدی به من می‌گویی! چرا یکدفعه به من می‌گویی؟ چرا جلوتر به من نگفتی؟ که گفت اگر می‌گفتم می‌خواستی چه کار کنی، الان من در می‌گویم. هر کاری می‌خواهی بکنی

واقعاً دوست داشتیم اسرائیل یا خاک یکسان شود. دوست داشتیم به اندازه عمقی که جگر من سوخت، آنجا هم بسوزد

در این ۵ روز بکن و هشتم بهمن ۱۴۰۲ به سوریه رفتم.

دلتان به رفتنش نبود؟

دوست نداشتم بروم. ولی خب به حضرت زینب(س) خیلی ارادت داشت. همان شب هم شب‌شهادت حضرت زینب(س) بود وبانی هیأت شده بود. ساعت دو و نیم آمد خانه. من تا حدودی ساکش را آماده کرده بودم. صبح که بلند شد گفت مادر واقعاً راضی هستی من بروم؟ گفتم من تو را به حضرت زینب(س) سپردم. این راهی است که داری می‌روی. الان می‌توانم جلوی تو را بگیرم؟ گفت نه. قرار بود از محل کارش کسی را فرستند بیاید تا او را ببرد. فردگاه که در نهایت پدرش او را به فرودگاه برد. انگار قسمت شده بود آن روز آقارسول همراهی‌اش کند.

در طول ماموریت او چطور نگرانی‌ها را بر طرف می‌کردید؟

به من همیشه می‌گفت من جایم امن است. هیچ وقت هم شبکه خبر را نگاه نکن! چون این طرف و آن طرف سوریه را وقتی بزندان شما نگران می‌شوید، من هم می‌گفتم مادر، من اصلاً دل‌نارم نگاه کنم. البته هر موقعی هم سوریه‌ام می‌زدند یک ربع بعد زنگ می‌زد و می‌گفت مادر من خوبم. شما شبکه خبر را نگاه کردی؟ می‌گفتم نه مهدی جان من نگاه نکردم. می‌گفت آره سوریه را زدند. زنگ زدم نگران نشوی.

طبق روایتی که قبلاً عنوان کرده بودید، سیدمهدی قرار بوده هشتم فروردین ماموریتش تمام شود و به آنجا برگردد اما این ماموریت هیچ وقت تمام نشد؟

هشتم فروردین قرار بود برگردند. شیش زنگ زد. گفتم مهدی چرا هنوز شماره آنجاست؟ مگر قرار نیست بیایی؟ گفت می‌آیم و این داستان هر روز تکرار شد و در نهایت گفت آن همکارم که قرار است جای من ماموریت بیاید، زن و بچه دارد. احتمال دارد من جای او تا آخر تعطیلات عید بمانم.

برسیم به شب حمله به کنسولگری بعد از افطار بود که خبر منتشر شد و بعد هم اخبار تلویزیون خبر را داد.

شما چطور از واقعه مطلع شدید؟ می‌گفتم که اصلاً تلویزیون نمی‌دیدیم. آن شب برادرم زنگ زد و گفت آبجی شنیدی کنسولگری را زدند؟ گفتم نه. خب چه ربطی به مهدی دارد؟ گفتم مگر نگفتی مهدی گفته جایمان امن است؟ گفتم آره گفته که جایمان امن است ولی نگفته که من در کنسولگری

هستم. گفتم دیگر مگر امن تر از کنسولگری داریم؟ آخر کجا بوده که جایش امن بوده؟ گفتم نه چیزی نیست. مهدی آنجا نبوده. بعد از آن دلشوره‌ام شروع شد. تلویزیون را روشن کردم دیدم بله، کنسولگری را زده‌اند. صبر کردم و گفتم الان مهدی زنگ می‌زند. تلویزیون را خاموش کردم چون واقعا خیلی حالم بد شده بود. پدرش هم برای پخش نذری به مسجد رفته بود. نشستم، گوش‌ام را گذاشتم بغل تلفن خانه و گفتم الان مهدی زنگ می‌زند که نزد.

شما هم که نمی‌توانستید زنگ بزنید؟

نه، ما اصلاً نمی‌توانستیم زنگ بزنیم. بعد از نوبت‌های آن سبک تربیتی والدین شهیدا به قلم جمعی از نویسندگان، توسط انتشارات راه بار منتشر شده است. این کتاب گفتم از مهدی خبر دارید؟ گفتم مهدی در کنسولگری نبوده، جای دیگری بوده، گفتم پس بگو زنگ بزنند، من منتظرش هستم. بعد از ۲۰ دقیقه، نیم ساعت دیدم زنگ زد. دوباره تماس گرفتم، گفت خانم جلداتی، راه از تباطی قطع است. گفتم یعنی یک موبایل نیست که مهدی به من زنگ بزند؟ گفتم من الان می‌گویم به شما زنگ بزنند و قطع کرد.

یک فیلم از شما در حالی که پیکر فرزندتان را در معراج شهیدان بغل کرده‌اید، در فضای مجازی و اپرال شد و دل خیلی‌ها را به درد آورد. آن لحظه نخستین دیدارتان بعد از شهادت سیدمهدی بود؟

بله! فرزندم را دیدم. دیگر هیچ چیز نمی‌دیدم و متوجه هیچ چیز نبودم. آن فیلم آخرین نجوای من با پسرم بود که برابیم ماند.

بعد از حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی به کنسولگری ایران، نخستین وعده صادق عملیاتی شد. آن شب چه حسی داشتید؟

خیلی خوشحال شدم و واقعا دوست داشتم اسرائیل با خاک یکسان شود. دوست داشتم به اندازه عمقی که جگر من سوخت، آنجا هم بسوزد.

فکر کنم یکی از بزرگ‌ترین مراسم تشییعی بود که برای یک پاسدار گرفته می‌شد؟

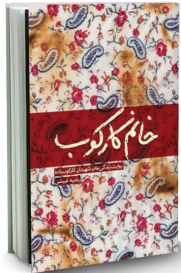
مهدی بین این ۷ شهیدی که در این کنسولگری شهید شدند، فکر می‌کنم خیلی نزدیک به علی اکبر امام حسین(ع) است. چه از جوانی‌اش. چه از رشیدی‌اش. هر وقت می‌آمد خانه نگاه به قد و بلاییش می‌کردم، تا می‌آمد به او برسم احساس می‌کردم روح از تنم جدا می‌شود تا برسم به مهدی. وقتی به صورتش نگاه می‌کردم می‌گفتم هزار الله اکبر، آن قدر که صورتش زیبا بود. شهادت فرزندم، مادرا نه‌هائیم را عوض کرد.

و حرف آخر؟

اسرائیل باید تقاض خون‌هایی که در همه جهان اسلام ریخته را پس بدهد و ان‌شاه‌الله به حرمت خون شهیدای مدافع حرم خواهد داد.

معرفی کتاب

مادران شهیدا جزو گروهی از زنان هستند که از ابتدای شهادت فرزند خود، رنج و اندوه بی‌پایانی را با خود حمل می‌کنند. اندوهی که در هیچ کلمه و توصیفی نمی‌گنجد یا ایسن حال. ۳ کتاب زیر روایتی از این مادران است.



خانم کارکوب

کتاب «خانم کارکوب» روایت زندگی مادر شهیدان کارکوب زاده به قلم زینبیه غیبی‌سی که از سوی انتشارات شهید کاظمی منتشر شده. خاطرات زنی است که با آغاز جنگ تحمیلی و محاصره آبادان، به همراه همسر و ۵ فرزند برومندش راهی جبهه‌های جنگ و دفاع از میهن شدند و با حوادث و فراز و فرودهای بسیار در زندگی دست‌وپنجه نرم کردند. این کتاب مجموعه خاطرات خانم «زهرا کارکوب» همسر روزنده پاسدار خداداد کارکوب و مادر ۳ شهید و ۲ جانباز است.



ممن به مادرم

کتاب «ممن به مادرم» شامل روایت‌هایی از سبک تربیتی والدین شهیدا به قلم جمعی از نویسندگان، توسط انتشارات راه بار منتشر شده است. این کتاب روی این نکته تأکید دارد که «شهید» نمونه موفق تربیت به‌ثمر نشتت به‌مدد الهی است و «مادر شهید» یکی از مریبان‌موقع‌ترین عرصه‌است. تحقیق مطالب کتاب به عهده مریم حلاج و زینب ناچس جمال‌زاده و تدوین آن توسط لطیفه نجاتی، فاطمه دانشور جلیل مهری و غلام‌پور صورت گرفته است.



مادر ایران

کتاب «مادر ایران» خاطرات شفاهی عصمت احمدیان، مادر شهیدان اسماعیل و ابراهیم فرجوانی به قلم نورالهدی ماه‌پوری و از سوی انتشارات «راه بار» منتشر و روانه بازار نشر شده است. عصمت احمدیان که از جمله زنان فعال در ستاد پشتیبانی دفاع مقدس اهواز بود، پس از جنگ، به‌صورت جدی وارد فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی شد، به‌طوری‌که او یکی از بانوان تأثیرگذار و الگو در اهواز محسوب می‌شود که در امور خیریه هم فعال بوده است.

اخبار روز

تقدیر از المپیادی‌ها و درخواست خاص آنها



مراسم تجلیل از مدال‌آوران المپیادهای علمی جهان امسال با حضور رئیس‌جمهور برگزار شد و مسعود پزشکیان در این مراسم به گفت‌وگو با مدال‌آوران پرداخت. رئیس‌جمهور در بخشی از این مراسم پشت تریبون رفت و نکاتی را خطاب به المپیادی‌ها گوشزد کرد.

او با اشاره به وجود راه‌های متعدد برای رسیدن به هدف‌ها و خواسته‌ها، خطاب به جوانان المپیادی کشور گفت: برای رسیدن به قله‌های موفقیت و پیشرفت در راه خدمت به مردم و کشور نباید از حرکت دست بردارید. در تمام عمر باید در حال آموزش علم باشید و اگر این تفکر را داشته باشید هرگز متوقف نخواهید شد.

رئیس‌جمهور در پاسخ به درخواست مطرح شده از سوی المپیادی‌ها در مورد انتصاب به‌عنوان دستیار رئیس‌جمهور، گفت: ما می‌توانیم در هر جایی که می‌خواهید از شما به‌عنوان دستیار استفاده کنیم اما نگرانم که مبادا از حرکت به سمت پیشرفت‌های علمی بازمانید. اینکه در جلسات اجرایی وقتگیر بنشینید، وقت ارزشمند شما که باید به پیشرفت و موفقیت‌های علمی اختصاص پیدا کند تلف می‌شود.

سه‌میه‌های کنکور تغییر خواهد کرد

برقراری عدالت و بازنگری در سه‌میه‌های کنکور موضوعی است که از سوی وزیر علوم پیگیری می‌شود و حسین سیمایی صراف در مورد این موضوع جزئیات جدیدی را تشریح کرد.

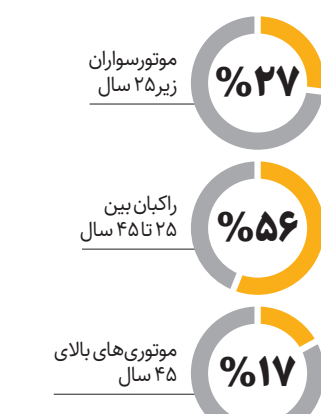
به گفته وزیر علوم «هدف ایجاد سه‌میه‌های کنکور، تأمین عدالت بوده است؛ با وجود این مجموع سه‌میه‌هایی که تاکنون بوده باعث نارضایتی و عملاً منتهی به ناعدالتی شده است. بهتر است که نام سه‌میه‌ها را «عدالت آموزشی» بگذاریم. سه‌میه‌های کنکور مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی است و ما در حال بازنگری آن هستیم. هنوز به هیچ جمع‌بندی نهایی نرسیده‌ایم که چه سه‌میه‌ای باشد، چه سه‌میه‌ای نباشد، چقدر باشد یا چقدر نباشد.» او افزود: هدف از ایجاد سه‌میه‌های کنکور تأمین عدالت بوده با وجود این مجموع سه‌میه‌هایی که تاکنون بوده باعث نارضایتی شده است. یعنی با اینکه سه‌میه‌ها به خاطر عدالت گذاشته شده عملاً منتهی به ناعدالتی شده است. بنابراین لازم است که بعد از چند دهه از ایجاد این سه‌میه‌ها و در ادامه شکل‌گیری سه‌میه‌های جدید یک بازنگری انجام شود. مطالعات بازنگری سه‌میه‌ها در حال انجام است. شورای عالی انقلاب فرهنگی یک بازه زمانی به ما مهلت داده که سه‌میه‌ها را بازنگری و پیشنهادهای خود را به آنها ارائه کنیم.

موتورسواران بی‌گواهینامه در صدر تصادفات

علاقه به موتورسیکلت برای دور زدن ترافیک در پایتخت موجب شده است که استفاده‌کنندگان از این وسیله از هر راهی غیر قانونی برای استفاده از موتور بهره‌برند.

تعداد زیادی از موتورسواران به‌دلیل قانون شکنی‌های متعدد، نقش مهمی در آمار و ارقام تصادفات سراسری خود ثبت کرده‌اند. آخرین آمار ارائه شده از سوی پلیس راهور نشان می‌دهد که «۸۴ درصد از تصادفات زمستانی موتورسیکلت‌ها توسط افراد بدون گواهینامه رخ داده است.»

آمار تصادف موتورسواران در زمستان ۱۴۰۲



چند درصد موتورسواران هنگام تصادف گواهینامه داشته‌اند؟

پلیس راهور براساس اطلاعات به‌دست آمده از تصادفات‌های موتورسواران که در زمستان سال گذشته رخ داد به این نتیجه رسید که بخش اعظم تصادفات‌کنندگان گواهینامه نداشته‌اند.

